

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی قیاس

بید را چون پر طوطی برگ روید بی شمار

دوش وقت نیم شب بوی بهار آورد باد

جبدا باد شمال و خرما بوی بهار

باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین

باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار

ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله

نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار

تا بر آمد جامهای سرخ مل بر شاخ گل

پنجه‌های دست مردم سر فرو کرد از چنار

باغ بوقلمون لباس و راغ بوقلمون نمای

آب مروارید رنگ و ابر مروارید بار

راست پنداری که خلعت‌های رنگین یافتند

باغهای پرنگار از داغگاه شهریار

داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود

کاندرو از نیکویی حیران بماند روزگار

سبزه اندر سبزه بینی، چون سپهر اندر سپهر

خیمه اندر خیمه بینی، چون حصار اندر حصار

سبزه‌ها با بانگ رود مطربان چربدست

خیمه‌ها با بانگ نوش ساقیان می‌گسار

هر کجا خیمه‌ست خفته عاشقی با دوست مست

هر کجا سبزه‌ست شادان یاری از دیدار یار